

نقد استدلال‌های داو کینز در نفی وجود خدا

sheikhshoae@gmail.com

keydige1111@gmail.com

عباس شیخ شعاعی / استادیار گروه فلسفه دانشگاه خوارزمی

عبدالله مرتضوی‌نیا / دانشجو کارشناسی ارشد فلسفه اسلامی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ع) قزوین

دریافت: ۹۶/۹/۹ - پذیرش: ۹۷/۴/۱۱

چکیده

مسئله «وجود خدا و رابطه آن با جهان» همواره یک حوزه زنده و پویا در بحث‌های فلسفی بوده است. با مطرح شدن نظریه تکامل داروین در محافل علمی غرب، سؤالات بسیار مهمی در این مسئله به‌وجود آمد. ریچارد داو کینز یک زیست‌شناس معتقد به نظریه تکامل داروین است که در آثار خود ضمن برشماری انتقادات مطرح شده به برخی از براهین اثبات وجود خدا، از جمله برهان وجودی، برهان نظم، برهان علیت و... در آثار خود، استدلال‌هایی برای رد وجود خداوند ارائه کرده است: برهان «نامحتملی وجود خدا»، برهان «باور خدا به‌مثابه ویروس ذهنی» و برهان «رقابت تبیینی خدا با علم»، از استدلال‌های اصلی او برای انکار وجود خداوند است. در این مقاله دلایلی که داو کینز برای رد وجود خداوند مطرح کرده است، تبیین می‌گردد و در ادامه بر اساس اندیشه‌های شهید مطهری، الیستر مک گراث و دیگر فیلسوفان دین معاصر، به نقد و بررسی آن ادله پرداخته می‌شود.

کلیدواژه‌ها: داو کینز، دلایل اثبات وجود خدا، الحاد، برهان نامحتملی، برهان ویروس ذهنی، تبیین خدا باورانه، تبیین علمی.

«پرسش از وجود خدا»، یکی از مهم‌ترین پرسش‌های ذهن بشر از گذشته تا کنون بوده است. مباحث فلسفی و کلامی مربوط به وجود خدا در حوزه‌های فکری جهان معاصر، مورد احیا و بازنگری قرار گرفته است و از موضوعات مهم در میان اندیشمندان عرصه فلسفه، کلام و فلسفه دین به‌شمار می‌رود.

خداباوری حاوی مجموعه‌ای از گزاره‌ها و باورهای دینی است که به سؤال‌های بنیادی بشر (سعادت، جاودانگی، خلقت و...) پاسخ می‌دهد و برای مسائلی که از نظر او مجهول است، تبیین ارائه می‌دهد. پیشرفت‌های علمی جدید به دانشمندان کمک می‌کند تا برخی پدیده‌هایی را که تبیین آن تاکنون مجهول مانده است، تفسیر کنند. در مواردی تبیین‌های علمی به پرسش‌هایی که تا کنون دین «جوابگوی» توجیه آنها بود نیز پاسخ‌های متفاوتی ارائه کرد. در روان‌شناسی فروید و روان‌شناسی تکاملی، نظریات کیهان‌شناختی معاصر و غیره، یافته‌هایی وجود دارد که تبیینی متفاوت با آنچه تا کنون اصحاب دین در باب پیدایش جهان می‌گفتند، ارائه می‌دهد. رایج شدن استخراج تبیین‌های فلسفی از یافته‌های علمی، موجب شد برخی دانشمندان علوم تجربی به سمت رویکردهای الحادی کشیده شوند؛ به‌طوری که در سال‌های اخیر آثار مکتوبی در حوزه پاسخ به پرسش‌های بنیادی و نقد خداباوری در جهان غربی منتشر و برخی از آنها چندین بار تجدید چاپ شده است.

در این زمینه *کلیتون ریچارد داوکینز*، زیست‌شناس داروینی، با نوشتن کتاب‌هایی چون *ساعت‌ساز نابینا (The Blind Watchmaker؛ ۱۹۸۶)*، *صعود به قله نامحتمل‌ها (Climbing Mount Improbable؛ ۱۹۹۶)* و *پنلار خدا (The God Delusion؛ ۲۰۰۶)* درصد نفی وجود خدا با تکیه بر تفسیر یافته‌های علمی برآمده است. کتاب *ساعت‌ساز نابینا* به توصیف جهان‌بینی تکاملی و تلاش برای توضیح این نوع نگاه به پدیده‌ها می‌پردازد که توسط انتشارات مازیار در ایران ترجمه و چاپ شده است. در میان کتاب‌های *داوکینز*، *پنلار خدا* صریح‌تر از سایر آثار وی به طرح نقدهایی بر وجود خداوند پرداخته است. از این رو، در این مقاله برای توضیح نظرات *داوکینز* در باب وجود خداوند، به این کتاب استناد می‌شود. یک ترجمه فارسی از کتاب *پنلار خدا* در وب‌سایت فارسی ریچارد *داوکینز* به نشانی rdawkins.com در دسترس است که برخی از ارجاعات مقاله از این ترجمه نقل شده است.

در این مقاله در ابتدا سه استدلال مهم *داوکینز* در نفی وجود خدا مطرح، و در ادامه نقد و پاسخ این نظریات ارائه می‌شود.

۱. براهین داوکینز در رد وجود خدا

بر اساس آثار مکتوب و سخنرانی‌های *داوکینز*، می‌توان استدلال‌های او را به دو دسته تقسیم کرد: او از یک سو می‌کوشد براهین وجود خدا را ضعیف و ناقص قلمداد کند؛ و از سوی دیگر در پی این است تا پدیده‌های شگفت‌انگیز آفرینش و سیر تکامل موجودات را بر اساس نظریه تکامل *داروین* توضیح دهد. *داوکینز* کار خود را با به‌چالش کشاندن و تلاش برای رد براهین خداپاوران آغاز می‌کند. سه برهان اصلی مدنظر او را می‌توان چنین بیان کرد:

۱. برهان نامحتملی خداوند، بر اساس اصل تقدم پیدایش پدیده‌های ساده بر پدیده‌های پیچیده؛

۲. برهان برتری تبیینی علم در برابر تبیین خداپاورانه؛

۳. استدلال ویروس ذهنی بودن باور به وجود خدا.

۱-۱. برهان نامحتملی

برهان نامحتملی وجود خداوند، بر اصل تکاملی «تقدم پیدایش پدیده‌های ساده بر پدیده‌های پیچیده» تکیه دارد. بر اساس این اصل، آفرینش حیات با موجودات یا سلول‌های بسیار ابتدایی آغاز می‌شود و در یک روند تکاملی، سایر موجودات به وجود می‌آیند. این روند حرکت و تکامل ادامه پیدا می‌کند تا به موجود پیچیده و متکاملی مانند انسان برسد. مقدمه دوم برهان نامحتملی این است که وجود خداوند از وجود انسان‌ها که دارای سیستم پیچیده و متکاملی هستند نیز متکامل‌تر است. بر این اساس، مدعای برهان نامحتملی مورد نظر ریچارد داوکینز این است که «چگونه در فرایند آفرینش، یک موجود کاملاً پیچیده می‌تواند قبل از یک موجود کاملاً ساده به وجود بیاید؟»

«احتمال وجود خدای خالق و واجد چنین پیچیدگی‌های حیرت‌انگیزی، بسیار اندک است؛ چراکه خداوند کامل‌ترین موجود از نظر دین‌داران است؛ و موجود کامل نمی‌تواند قبل از موجود ساده و ناقص وجود داشته باشد» (داوکینز، ۱۳۹۰، ص ۹۲).

تقریر دیگری با همین عنوان توسط فرد هویل (Fred Hoyle) از برهان نامحتملی وجود دارد که برای رد تصادف به‌عنوان علت اصلی پیدایش جهان ارائه شده بود. هویل می‌گوید: فرض پدید آمدن جهان بر اثر تصادف، مانند این است که تصور کنیم «یک هواپیمای غول‌پیکر [بوئینگ ۷۴۷] در انبار آهن «خودبه‌خود به‌وجود آمده است (هویل، ۱۹۸۱، ص ۱۰۵). داوکینز با تکیه بر این برهان می‌گوید:

طبق ادعای برهان نامحتملی، امور پیچیده نمی‌توانند حاصل تصادف باشند؛ پس خداوند، خالق و مبین همه پیچیدگی‌هاست؛

اما هرچه که موجوداتی چنین پیچیده و پیشرفته را آفریده، خودش نیز باید پیچیده‌تر و متکامل‌تر از آنها باشد؛ اما وجود چنین

خالق پیچیده و متکاملی توجیه و تبیین بسیار مستعدی دارد. در واقع بوئینگ ۷۴۷ خود خداست (داوکینز، ۱۳۹۰، ص ۹۲).

درواقع مدعای وی این است که خداوند چون بسیار پیچیده‌تر و متکامل‌تر از «هواپیمای بوئینگ ۴۷۴» است، پس وجود آن قبل از پیدایش سایر موجودات، نامحتمل است؛ چراکه در نظریه تکامل، موجودات از اشکال ساده و ابتدایی حیات به‌سوی ارگانیزم‌های پیچیده و متکامل می‌روند.

۱-۲. استدلال برتری تبیینی علم در برابر تبیین خداپاورانه

داوکینز مدعی است که علم می‌تواند همه چیز را تبیین کند و دیگر برای تبیین پدیده‌های کوچک و بزرگ جهان نیازی به قبول وجود خداوند نیست و بدین وسیله پیشرفت‌های علمی به تدریج باور به خداوند را در اذهان بشر محدودتر و به امری غیرضروری تبدیل کرده است:

نام خدا پوشه‌ای بوده است که ذهن مردم در طی اعصار و قرون متمادی آن را ساخته است و تمام مسائلی که جوابی برای

توجیه و تبیین آن نمی‌یافت را در آن‌جا می‌داد؛ ولی با پیشرفت علوم بشری، تعداد زیادی از این مسائل تبیین گردید و به

همان میزان پوشهٔ ذهنی بشر- که نام خدا را بر آن گذارده بود- به‌مرور خالی‌تر می‌شد تا اینکه داروین راه‌حلی ارائه داد که با آن، همهٔ مشکلات و مسائل بشر حل می‌شد و تبیین‌های مناسبی برای چیزهایی که تا کنون پیرامون این سؤال نمی‌دانستیم، آورده بود (داوکینز، ۱۳۹۰، ص ۹۷).

داوکینز در ادامه می‌گوید: نظریهٔ تکامل داروین به‌صورت علمی به پرسش‌های بنیادی بشر دربارهٔ چگونگی پیدایش موجودات پاسخ داد؛ اما «پوشهٔ خالی خدا همچنان در ذهن بسیاری از مردم باقی مانده و به‌مثابهٔ یک ویروس در تمام فایل‌های دیگر نیز نفوذ پیدا می‌کند.» (همان). در کتاب پندار خدا تأکید می‌شود که ما باید باور کنیم هیچ نظریه‌ای در تبیین پیچیدگی‌های موجودات زنده، با نظریهٔ تکامل برابری نمی‌کند؛ چراکه نظریهٔ تکامل با قاعدهٔ انتخاب طبیعی، بهترین تبیین‌ها را برای پرسش‌های ابدی بشریت ارائه کرده است (همان).

یکی دیگر از مدعیات داوکینز که با تأکید ویژه بر قدرت تبیینی علم مرتبط می‌شود، این است که او معتقد است «اثبات وجود خداوند می‌تواند یک فرضیهٔ علمی باشد» و علم می‌تواند در خصوص وجود یا عدم وجود خداوند اظهار نظر کند. داوکینز می‌نویسد: «وجود یا نبود خدا» یک پرسش علمی است؛ ممکن است روزی پاسخش را بیابیم و در این حین می‌توانیم با قوت دربارهٔ احتمال وجود خدا اظهار نظر کنیم (داوکینز، ۱۳۹۰، ص ۴۱). وی همچنین تصریح می‌کند:

«دلیلی وجود ندارد که پرسش‌های غایی، اخلاقی و سؤال در مورد خدا را خارج از مقولهٔ علم بدانیم. چه خدا موجود باشد و چه نباشد، وجود یا عدم وجود خدا یک پرسش علمی است» (داوکینز، ۱۳۹۰، ص ۴۱).

داوکینز در این استدلال، برای نقد خداآوری به مقایسهٔ تبیین علمی و دینی می‌پردازد و نتیجه می‌گیرد با وجود پیشرفت‌های علمی که به همهٔ سؤال‌ها و ابهامات بشر پاسخ داده است، دیگر نیازی به تبیین‌های خداآورانهٔ کلامی وجود ندارد:

در روزگار علم، فهم جهان بر اساس مفهوم خدا، نوعی بیماری است (داوکینز، ۱۳۸۹، ص ۳۷۰).

۳-۱. برهان باور به‌مثابهٔ ویروس ذهنی

برهان «ویروس ذهنی» از درون استدلال «رقابت تبیینی علم با خداآوری» بیرون می‌آید. داوکینز با تکیه بر پیشرفت‌های حیرت‌انگیز و نتایج تحقیقات علمی جدید می‌گوید: فهم جهان بر اساس مفهوم خدا، نوعی بیماری است (داوکینز، ۱۳۸۹، ص ۳۷۰). وی معتقد است این باورها از دوران قبل از پیشرفت‌های علمی و در عصر انسان‌های اولیه به‌تدریج در ذهن نوع بشر رسوخ یافته است؛ به‌گونه‌ای که در قرن حاضر که عصر علم و فناوری است نیز نمی‌توان مردم را از این باورهای ذهنی در مورد خداوند جدا کرد. داوکینز می‌گوید: این باورها همانند ژن‌های انسانی از نسل‌های پیشین به نسل جدید منتقل می‌شود و ادامه می‌یابد. داوکینز در مقام تشبیه می‌گوید: در ساختار ارتباطی مغز انسان، پدیده‌ای وجود دارد که عادت‌های فرهنگی و رسوم اجتماعی را به نسل بعد منتقل می‌کند و این پدیده را «مم»^۱ [معادل «ژن» در زیست‌شناسی] نام‌گذاری می‌کند. وی می‌گوید: دقیقاً همان‌گونه که

حس بویایی ما طعم‌ها را از هوا می‌گیرد، م‌ها نیز تبلیغات فرهنگی و حتی تأثیرات معماری، آگهی‌های بازرگانی و غیره را که در فضای شهر منتشر شده است، جذب می‌کند (داوکینز، ۲۰۰۳، ص ۱۳۵). وی ادامه می‌دهد: مفهوم خداوند، یکی از این م‌ها محسوب می‌شود که به نسل بشر به‌ارث می‌رسد (همان).

داوکینز با تکیه بر اینکه «ذهن آدمی در برابر پذیرش باور و اجرای منطق آن به‌نحو تعجب‌برانگیز و کورکورانه‌ای همراهی و حتی احساس نیاز می‌کند»، مدعی می‌شود یکی از عوامل رسوخ و ایجاد باور نادرست در فرد «ارتباطات محیطی در دوران کودکی فرد» است:

تکامل، چنان کودک را شکل داده که هر آنچه را که فرهنگ اطرافش به او القا کند، جذب می‌کند. مسلماً کودک زبان مادری‌اش را به همین شیوه می‌آموزد. ما چنان برنامه‌ریزی شده‌ایم که همه اطلاعات مفید را به‌سرعت فراگیریم. لوح ساده ذهن کودک آماده پذیرش همه‌چیز پیشنهاد، مستعد تخریب، و طعمه سهل و آسانی برای شیدان، رمال‌ها و راهبه‌هاست. ذهن کودک به بدن بیماری می‌ماند که دچار ضعف سیستم دفاعی بدن هستند. این ذهن پذیرای همه‌چیز عفونت است؛ عفونت‌هایی که بزرگ‌ترها می‌توانند بدون هیچ زحمتی به آن منتقل کنند (همان، ص ۱۲۸).

عامل دیگری که موجب می‌شود این ویروس ذهنی در نسل بشر ماندگار شود، این است که باورهای ایجاد یا دریافت‌شده، مورد حمایت جامعه قرار می‌گیرند. «در تاریخ گسترش ایمان دینی، شما چیزی جز واگیری و سرایت نمی‌یابید؛ نوعی واگیری سرسری و بی‌منا. دلیل اینکه چرا شخص الف اعتقاد به چیزی دارد و شخص ب اعتقاد به چیز دیگر، صرفاً آن است که الف در یک قاره زاده شده و ب در قاره‌ای دیگر» (همان، ص ۱۳۸).

البته داوکینز تصریح می‌کند: این حمایت و قبول عمومی باور، فی‌نفسه اشکالی ندارد؛ چراکه گسترش ایده‌های علمی و ارزش‌های مثبت نیز از همین طریق حاصل می‌شود؛ اما مسئله این است که باورهای دینی مبانی منطقی و عقلانی ندارند و بر پایه شواهد و ادله شکل نگرفته‌اند و حتی در مواردی با شواهد موجود در تناقض می‌باشند (همان).

وی می‌نویسد: باورهای دینی به‌گونه‌ای برای فرد جلوه می‌کند که باورمند [و به‌تعبیر داوکینز، بیمار] زندگی بدون آن را محال می‌داند و احساس می‌کند به چنین باوری نیازی ضروری و گریزناپذیر دارد. ویژگی دوم این باورها آن است که برای فرد جنبه آرامش‌بخشی دارد. بنابراین، باورمند حاضر نیست آرامش خود را با بررسی شواهد، مورد چالش قرار دهد. از این‌روست که از شواهد مرتبط با باور خود، گریزان است. ویژگی سوم این است که «رازآلودگی» در باورهای دینی، یک ارزش محسوب می‌شود؛ و این یکی از بهانه‌های دین‌داران برای پرهیز از مواجهه با شواهد و انتقادات علمی است: «نفس راز آلودگی باورهای دینی، بسی ارزشمندتر از پی بردن و کشف این رازهاست. باید با راز حال کرد و از حل‌ناپذیری آن لذت برد» (همان، ص ۱۳۹).

۲. بررسی براهین داوکینز

باید توجه داشت که لازمه فهم و بررسی انتقادات یادشده، اطلاع از تاریخچه بحث خداشناسی و همچنین تصوراتی است که در جهان غرب از مفهوم خدا و مابعدالطبیعه وجود داشته است که این مفاهیم پس از طرح نظریه تکامل و برخی کشفیات علمی، با چالش‌هایی مواجه شدند. این یک واقعیت است که خدای فرهنگ غرب، ضد علم و دنیاگریز است؛ در نقاط تاریک مجهولات بشر و شگفتی‌های وی از حوادث تحقق می‌یابد و وظیفه آن تبیین حوادثی است که به‌ظاهر قوانین طبیعت را به‌هم زده و یک استثنا شمرده می‌شوند (مطهری، ۱۳۸۴، ص ۵۰). از همین روست که در جهان غرب موضوع تضاد توحید و تکامل، یا تعارض علم و دین مطرح می‌شود و نظریه خلقت دفعی یا «تشکیل قبلی» به‌عنوان نظریه دین درباره آفرینش مطرح و سپس بر اساس نظریه تکامل رد می‌شود و دعوی موافقان این دو نظریه به‌نام تعارض علم و دین یا توحید و تکامل مطرح می‌گردد و ادامه می‌یابد. از این روست که داوکینز می‌گوید: نام خدا پوشه‌ای بوده که ذهن بشر برای سؤال‌های بی‌جواب خود ساخته است. نقدهای داوکینز به باورهای دینی و به‌طور ویژه به وجود خداوند، ناشی از زمینه‌های «تصور غربی از خداوند» است، که در ادامه به بررسی آنها پرداخته می‌شود.

۱-۲. نقد و پاسخ برهان نامحتملی و استبعاد وجود خداوند

تقریر داوکینز از برهان نامحتملی، یک استدلال مهم برنفی وجود خداوند شمرده می‌شود. این استدلال بر اساس یکی از اصول نظریه تکامل داروین مطرح شده است. این اصل تکاملی، که مقدمه اول برهان نامحتملی ریچارد داوکینز قرار گرفته است، می‌گوید: «در فرایند پیدایش، موجودات ساده مقدم بر موجودات پیچیده‌اند». *الوین پلانتینگا* در نقد کوتاهی که به کتاب *پنلار خلتا* نوشته است، برهان نامحتملی داوکینز را این‌گونه خلاصه می‌کند (پلانتینگا، ۱۳۸۶):

۱. پیچیدگی و کمال خداوند - چنان که دین‌داران معتقدند - بی‌نهایت است؛

۲. پیچیدگی، متشکل از اجزای ساده‌تر است؛

۳. پیچیدگی، متأخر از تکامل ارگانسیم‌های ساده است؛

۴. وجود خداوند نمی‌تواند مقدم بر ارگانسیم‌های ساده و ابتدایی باشد؛

۵. طبق اصل تکاملی «تقدم موجود ساده بر موجود پیچیده»، وجود خداوند نیاز به بی‌نهایت اجزای ساده دارد؛

۶. وجود خدا نامحتمل است.

پلانتینگا سپس مقدمه شماره ۱ برهان داوکینز را قیاس مع‌الفارق می‌داند و می‌گوید: اگرچه خداوند دارای کمال بی‌نهایت است، اما باید توجه داشت که خدا امری مجرد است و موجود مجرد نمی‌تواند مرکب از اجزا باشد. خداوند بر اساس الهیات کلاسیک - مانند آرای توماس آکویناس و سایر متکلمین غربی و اسلامی - به‌معنای دقیق کلمه بسیط است و میان قوه و فعل و وجود و ماهیت او تمایزی نیست (پلانتینگا، ۱۳۸۶). درباره مقدمه ۵ که متکی بر

اصل تکاملی تقدم موجود ساده بر موجود پیچیده است، باید گفت که در این مقدمه افزون بر اینکه موجودات در موجود مادی و مخلوق منحصر شده‌اند، به تفاوت میان احکام موجود مادی و موجود مجرد توجهی نشده است. داکتینز در تعریف موجود پیچیده می‌گوید: امری پیچیده است که دارای اجزایی باشد و آن اجزا به‌گونه‌ای در کنار هم سازمان یافته باشند که احتمال سازمان یافتن آنها تنها به‌واسطهٔ شانس بسیار کم باشد (داکتینز، ۱۳۸۹، ص ۲۵-۳۰)؛ ولی خداوند امری روحانی است و نه مادی؛ و بنابراین اصلاً اجزا ندارد (پلاتیننگا، ۱۳۸۶).

دیگر اینکه دلیلی برای معادل دانستن مفهوم پیچیدگی (به آن نحو که در فرایند تکامل مورد نظر است) و مفهوم کمال که صفت خداوند است، ارائه نشده است. این مسئله از این نظر مهم است که اگر پیچیدگی بیشتر همان کمال بیشتر باشد، از اساس و پایه نمی‌توان ادعا کرد که موجود کاملی (مانند موجودات مجرد و خدا) در عین بساطت و عدم ترکیب از اجزا وجود دارد. این پیش‌فرض در بحث داکتینز، اساساً اجازهٔ ممکن دانستن وجود موجودی مجرد را نمی‌دهد؛ درحالی‌که چنین حکمی در صورت صحت، می‌بایست در نتیجهٔ برهان او به‌دست می‌آمد؛ به‌عبارت‌دیگر، استدلال داکتینز زمانی کامل است که اثبات کند امکان وجود موجودی که در عین بساطت و سادگی، کامل نیز باشد، منتفی است. افزون‌براین، بقا لزوماً با پیچیدگی همراه نیست. در میان موجودات اصلی که باقی مانده‌اند، هم اورگانسیم‌های پیچیده وجود دارند، هم اورگانسیم‌های فوق‌العاده ساده. بنابراین آیا بهتر آن نیست که بگوییم ذهنی خلاق در پس این فرایند وجود دارد که آیندهٔ این فرایند را از همان ابتدا می‌دانست و عناصری را خلق کرد که پیشرفت به‌سوی آشکال حیاتی عالی‌تر و پیچیده‌تر را ممکن می‌ساخت و این فرایند را به‌سوی غایت حیات (یعنی تحقق) مخلوقات مدرک سوق داد؟ (پترسون و دیگران، ۱۳۷۶، ص ۱۵۵)

۲-۲. نقد و پاسخ استدلال برتری تبیینی علم در برابر تبیین خداپاوارانه

پیشرفت‌های علمی به‌تدریج باور به خداوند را در اذهان بشر محدودتر و به امری غیرضروری تبدیل کرده است. این عبارت، خلاصهٔ مدعای داکتینز در استدلال «برتری تبیینی علم» است. شهید مطهری با اشاره به این ادعا که «طبق اصول داروین و نظریهٔ تکامل» دیگر دلیلی بر وجود خدا نیست، چون آنها ثابت کرده‌اند که با یک سلسله اصول طبیعی و مادی، همین نظام متقن قابل توجیه است، تصریح می‌کند که این اصول و به‌طور کلی قوانین تجربی حاکم بر طبیعت، دارای استقلال نیستند و کشف یک قانون و تبیین فرایند حیات توسط علوم، به‌معنای بی‌نیازی این فرایند از خالق نیست (مطهری، ۱۳۶۲، ج ۵، ص ۱۱۲).

۲-۲-۱. علم اساساً نمی‌تواند پدیده‌های مبنایی را تبیین کند

دسته‌ای از دانشمندان علوم طبیعی معتقدند تبیین‌های علمی چیزی غیر از یافته‌های علمی است؛ چرا که یافته‌های علمی، هم تاب تحلیل و تبیین خداپاوارانه را دارند و هم ملحدان می‌توانند برای تبیین پدیده‌ها از آن یافته‌ها استفاده کنند. الیستر مک‌گراث (MacGrath) با اشاره به برخی از این دانشمندان می‌نویسد:

طبیعت، هم با روش مؤمنانه می‌تواند تفسیر شود و هم به روش ملحدانه. نمونه معروف آن، استیون جی گولد (Stephen Jay Gould) که همچون داوکینز یک زیست‌شناس است و نظریه تکامل را نیز قبول دارد در کتاب سنگ‌های اعصار از جایگاه یک زیست‌شناس تکاملی اظهار می‌کند: «یا حدود نیمی از همکاران من در دانشکده به طرز مفرطی احمق هستند یا اینکه دانش داروینیسیم به همین اندازه که با الحاد سازگار است، تماماً با باورهای ادیان رسمی نیز سازگار است (مک‌گراث، ۲۰۰۷، ص ۲۰). علم نمی‌تواند در موضوعات متافیزیکی تحقیق کند؛ زیرا نتایج تحقیقات علمی ظنی و غیریقینی‌اند؛ بنابراین وجود خداوند به مثابه یک فرضیه علمی نمی‌تواند موضوع تحقیق علم قرار بگیرد و هیچ کدام از یافته‌های علمی نیز نمی‌تواند به تفسیری یقینی در اثبات یا انکار وجود خدا منجر شود (همان، ص ۳۴). در واقع، علوم تجربی در مورد وجود یا عدم وجود خداوند، آن‌گونه که یک عنصر را کشف می‌کند، حرفی برای گفتن ندارند (مطهری، ۱۳۸۴، ص ۲۹۰).

۲-۲-۲. تفسیرهای غیرعلمی از تجربه‌های علمی

دانشمندان متعددی در دوره‌های مختلف و دوران معاصر، از طریق یافته‌های علمی به تصدیق و دفاع از باورهای دینی پرداخته‌اند و برخی دیگر نیز با تمسک به نظریه‌های علمی به تکذیب و رد برخی باورهای دینی پرداخته‌اند. در تاریخ علم نمونه‌های متعددی وجود دارد که دانشمندان برخلاف داوکینز از طریق یافته‌های علمی خود به تأیید نظریه‌هایی که متعلق به حوزه دین‌داری پنداشته می‌شد، پرداخته‌اند. از جمله دانشمندانی که مشاهدات علمی خود را به‌عنوان شواهدی برای نظریه «تشکیل قبلی» حیات^۲ ارائه کرده‌اند، می‌توان به چهره‌های مشهوری چون ویلیام هاروی (William Harvey)، شارل بونه (Charles Bonnet)، کوویه (Georges Cuvier) و ... اشاره کرد» (مطهری، ۱۳۸۴، ص ۵۱-۵۲). تاریخ علوم، این نتیجه‌گیری‌های گاه متناقض دانشمندان از تحقیقات علمی خود را به‌قدر کافی انعکاس داده است. به عبارت دیگر، تفسیرهای غیرعلمی این دانشمندان از تجربه‌های علمی، تحت‌تأثیر طرز تفکر فلسفی یا پارادایم غالبی بوده که بر اذهان آنها حکومت می‌کرده است (همان، ص ۵۶).

۲-۲-۳. نظریه تکامل نمی‌تواند پدیده‌های مبنایی را تبیین کند

انتقادات بسیاری به نظریه تکامل و توانمندی آن در پاسخ به پرسش‌های بنیادین بشر وجود دارد که ادعای داوکینز مبنی بر «برتری تبیینی» این نظریه را به‌صراحت رد می‌کنند:

۱. نظریه انتخاب طبیعی توصیفی، قدرت استنتاج و تجربه‌پذیری ندارد؛ این نظریه می‌تواند توصیف کند که چگونه بعضی از پستانداران درختان را ترک کردند و در دشت‌های هموار آفریقا با قامت راست راه رفتند؛ اما نمی‌تواند تبیین کنند که چرا بعضی از آنها قادر به این کار نشده‌اند، اما بقایشان تداوم یافت. این نظریه می‌تواند توصیف کند که چگونه بال‌های بعضی از خزندگان به تدریج تکامل یافت و بقایشان تداوم یافت؛ با این حال نمی‌تواند تبیین کند که چرا خزندگان غیرپرنده هم فراوان‌اند. این درحالی است که در علم به‌مدد روش فرضی-استنتاجی می‌توانیم از یک نظریه خاص، نتایج خاصی را استنتاج کنیم و سپس ببینیم آیا آن نتایج به‌وقوع می‌پیوندد یا خیر (پترسون و دیگران، ۱۳۷۶، ص ۱۵۵).

۲. اصل انتخاب اصلح، ابطال‌پذیر نیست و هیچ‌گونه اثبات یا مثال نقضی ندارد: مطابق تعریف، اصلح همان است که باقی می‌ماند؛ بنابراین، هر اورگانیسمی را که به‌عنوان نمونه ناقض این نظریه عرضه کنند، می‌توان در چهارچوب این نظریه جا داد؛ زیرا همین اورگانیسمی که باقی می‌ماند، بدان معناست که بیشترین هماهنگی را با محیط خود داشته است (همان، ص ۱۵۵).

۳. نظریه تکامل قدرت پیش‌بینی ندارد: با استفاده از نظریه تکامل، ما نه می‌توانیم بدانیم که چه عاملی به آن موجود قابلیت بقا می‌بخشد و نه آنکه پیش‌بینی کنیم کدام تغییرات، بقای او را بهتر تضمین می‌کند. درواقع، نظریه تکامل با هر واقعه‌ای سازگار است؛ لذا قدرت پیش‌بینی ندارد و ابطال‌ناپذیر است (همان، ص ۱۵۷).

۴. تکامل، تبیینی برای چگونگی پیدایش اطلاعات حیاتی سلول DNA - که نخستین موجود زنده محسوب می‌شود - از ترکیبات غیرزنده ندارد: نظریه تکامل در تبیین فرایندهای تحول حیات در مرحله آلی ناتوان است؛ مثلاً اینکه چگونه زنجیره‌های اطلاعاتی DNA از عناصر بنیادین طبیعت، یعنی پروتون‌ها، نوترون‌ها، الکترون‌ها و غیره به‌وجود می‌آیند؟ وقتی که رشته‌هایی وجود دارند، می‌توانیم نحوه ترکیب و بازترکیب آنها را بفهمیم؛ اما قبل از آنکه این رشته‌ها به‌وجود آیند، چه چیزی می‌تواند عناصر فیزیکی - شیمیایی فاقد اطلاعات را به‌صورت زوج نوکلئوتیدهای حاوی اطلاعات - که به‌شکل رشته‌های حلزونی شکل دوتایی اتصال یافته‌اند - سامان دهد؟ به‌بیان دیگر، چه چیزی عناصر طبیعی غیرزنده را به‌سوی تبدیل شدن به عناصر واجد اطلاعات سوق می‌دهد؟ چه چیزی اطلاعات را در جایی که هیچ چیز وجود ندارد، پدید می‌آورد؟ (همان، ص ۱۵۵)

۵. اصل انتخاب طبیعی نمی‌تواند علت تغییر انواع و جهت‌گیری پیچیدگی‌های موجودات را توضیح دهد: اگرچه اصل انتخاب طبیعی می‌تواند موارد خاص تطابق و سازگاری موجودات آلی با محیط را توضیح دهد، اما نمی‌تواند توجیه کند که چرا «انواع» فقط به حیات خود (از همان سطحی که هستند) ادامه نمی‌دهند؛ بلکه برحسب قرائن، در جهت اورگانیسم‌های عالی‌تر و پیچیده‌تر تکامل می‌یابند. بسیاری از اورگانیسم‌ها، حتی از حیث مؤلفه‌های روانی هم به‌نحو فزاینده‌ای پیچیده‌تر می‌شوند (همان، ص ۱۵۷).

۲-۲-۴. خداشناسی منفی

خداشناسی منفی رویکردی بوده است که برخی خداباوران با تکیه بر مجهولات بشر و مسئله‌های علمی و غیرعلمی حل‌نشده، مانند رعدوبرق، خسوف و کسوف و... سعی در اثبات قدرتی برتر به‌عنوان خداوند داشتند (مطهری، ۱۳۸۴، ص ۴۰). دواکینز با اشاره به این رویکرد می‌گوید:

نام خدا پوشه‌ای بوده است که ذهن مردم در طی اعصار و قرون متمادی آن را ساخته است و تمام مسائلی که جوابی برای توجیه و تبیین آن نمی‌یافت را در آنجا می‌داد؛ ولی با پیشرفت علوم بشری، تعداد زیادی از این مسائل تبیین گردید و به همان میزان پوشه ذهنی بشر که نام خدا را بر آن گذارده بود، به‌مرور خالی‌تر می‌شد تا اینکه دروین راه‌حلی ارائه داد که با

آن، همه مشکلات و مسائل بشر حل می‌شد و تبیین‌های مناسبی برای چیزهایی که تا کنون پیرامون این سؤال نمی‌دانستیم، آورده بود (داوکینز، ۱۳۹۰، ص ۹۷).

رویکرد خدانشناسی منفی موجب شده است برخی مانند داوکینز ادعا کنند که علم با پیشرفت‌های خود، ما را از وجود خداوند بی‌نیاز کرده است؛ اما چنین نیست که خداوند علت پدیده‌های طبیعی نامعلوم و مشخص نشده باشد؛ چراکه علت‌های طبیعی و عوامل غیرمادی یک پدیده، در طول یکدیگر قرار دارند و هر کدام نقش متفاوتی در پیدایش آن پدیده دارند (مطهری، ۱۳۸۴، ص ۴۰). به عبارت دیگر، هم این باور اشتباه است که علت رعدوبرق یک امر ماوراءالطبیعه انگاشته شود و هم این تصور غلط است که وقتی بشر علت طبیعی پدیده رعدوبرق را کشف کرد، علل طبیعی را مستقل تصور کند و بگوید پس دیگر نیازی به ماوراءالطبیعه نیست.

۳-۲. نقد و تحلیل استدلال باور به مثابه ویروس ذهنی

داوکینز در این استدلال ادعا می‌کند باورهای دینی ویروس‌هایی‌اند که از نسل‌های قبلی به نسل بعدی بشری منتقل می‌شود؛ و می‌گوید: فهم جهان بر اساس مفهوم خدا، نوعی بیماری است (داوکینز، ۱۳۸۹، ص ۳۷۰). وی با تأکید بر اینکه نفس انتقال مفاهیم از نسلی به نسل بعد اشکالی ندارد، می‌نویسد: مشکل باورهای دینی این است که پشتوانه منطقی ندارند و در مواقعی مخالف یافته‌ها و شواهد علمی‌اند (داوکینز، ۲۰۰۳، ص ۱۲۸).

استدلال باور به مثابه ویروس ذهنی، در ذیل رویکرد انتقادات روان‌شناختی - جامعه‌شناختی به دین قابل تحلیل و بررسی است. در این رویکرد، باورهای دینی از اساس غیرمنطقی پنداشته می‌شوند و صرفاً این مسئله بررسی می‌گردد که چه عوامل روانی اجتماعی موجب پدید آمدن چنین باورها (یا به تعبیر داوکینز، چنین ویروس‌هایی) شده‌اند. در واقع پیش‌فرض رویکرد یادشده این است که باورهای دینی، دارای منشأ روان‌شناختی یا جامعه‌شناختی‌اند. این پیش‌فرض نظریه ویروس ذهنی - که باورهای دینی مبنای منطقی ندارند - مردود است و دست‌کم خود داوکینز باید برای این پیش‌فرض دلیل ارائه کند و بحث در آنجا ادامه یابد.

مثل اینکه اگر به ما بگویند راجع به علت پیدایش فکر نحوست «سیزده» بروید تحقیق کنید که چطور شده که فکر نحوست «سیزده» در میان مردم پیدا شد. چون انسان می‌بیند منطقاً هیچ فرقی میان عدد سیزده و عدد چهارده یا عدد دوازده نیست که انسان احتمال بدهد که یک دلیل عقلی یا تجربی در کار است، می‌گوید این باید یک ریشه غیرمنطقی داشته باشد. آن ریشه غیرمنطقی چیست؟ این رویکرد درباره دین و مذهب، از اول بنا را بر این گذاشتند که دین یک ریشه منطقی که نمی‌تواند داشته باشد؛ حال که ریشه غیرمنطقی دارد، آن ریشه غیرمنطقی چیست؟ (مطهری، ۱۳۸۹، ص ۱۵۷)

برخلاف تصور قائلان به این رویکرد، بشر از طریق روش‌های منطقی به باورهای غلط یا صحیح خود رسیده است؛ باید گفت: گاهی منشأ گرایش بشر به یک فکر، هرچند باطل باشد، باز هم منطقی بشر بوده، نه چیزی ماورای منطقی؛ مثلاً چند هزار سال بود که بشر فکر می‌کرد که خورشید به دور زمین می‌گردد و زمین ثابت است. آیا هیچ‌گاه ما دنبال این می‌رویم که چه علتی سبب گردید که بشر معتقد شد که زمین مرکز است و خورشید و ستارگان به دور زمین می‌گردند؟ آیا مثلاً ترس از اموات بود و این‌جور مسائل؟ نه. می‌گوییم جریان فکری و منطقی، [بشر را به آنجا رساند] هیچ عاملی ماورای

فکر و منطق در کار نبوده؛ گویانکه اشتباه بوده. خب، منطق گاهی انسان را به یک جایی هدایت می‌کند؛ ولو به غلط هم هدایت کند. بالاخره فکر است که آدمی را هدایت کرده؛ یعنی انسان از درون خودش هدایت شده؛ یعنی دستگاه ادراکی او را به آنجا رسانده، نه عاملی ماورای دستگاه ادراکی (همان، ص ۱۷۱).

درواقع کنکاش بشر برای یافتن علت وجود خویش و جهان و منشأ اتکای امور ناپایدار، او را به وجودی برتر در جایگاه علت پدیدآورنده و تداوم‌بخش جهان رهنمون می‌کند. اینکه در بیشتر تمدن‌های بشری مفهوم پرستش خدا یا خدایان وجود داشته است، می‌تواند مؤید این مطلب باشد که انسان به‌طور ذاتی حرکتی تدریجی به‌سوی منشا وجود و آنچه علت همهٔ حوادث شمرده می‌شود، داشته و دارد. برخلاف مدعای داوکینز در نظریهٔ ویروس ذهنی، ریشهٔ گرایش به دین می‌تواند عوامل دیگری غیر از جهل و ترس و موارد مطرح‌شده در نظریات جامعه‌شناختی و روان‌شناختی باشد؛ مثلاً می‌توان به عواملی چون فهم حیرت‌انگیز نظم در عالم طبیعت و فطرت - که به‌صورت مشترک در همهٔ انسان‌ها وجود دارد - اشاره کرد. گرایش به باورهای دینی جزو ساختار حیاتی انسان است و این گرایش به پرستش - که یکی از ابعاد فطرت است - نشان از سلامت فرد است و داوکینز باید بگوید به چه علتی چنین پدیده‌ای را بیماری، ویروس و ریشهٔ جهل بشر می‌داند (مطهری، ۱۳۷۲، ص ۴۷).

نتیجه‌گیری

ریچارد داوکینز یکی از سردمداران تبلیغ الحاد و مبارزه با دین‌داری در محافل دانشگاهی و حتی رسانه‌ای غرب شناخته می‌شود. او در سال ۲۰۰۶م در کتابی با عنوان *پنلار خلا* تلاش کرد تا تمام براهین کلامی اثبات وجود خداوند را رد کند. او همچنین در این کتاب دلایلی با تکیه بر یافته‌های علمی و اصول نظریهٔ تکامل برای رد وجود خدا مطرح کرد. در این مقاله به رد دلایل این زیست‌شناس انگلیسی پرداخته شد. در نقد و بررسی مدعاهای داوکینز از دیدگاه‌های برخی اندیشمندان خدا‌باور در غرب و اندیشه‌های شهید مطهری استفاده شده است.

در این مقاله روشن شد یکی از عواملی که به ایجاد موضوعاتی از قبیل «تعارض علم و دین»، «رقابت تبیینی علم و دین» و «پیرو آن، گرایش به الحاد در غرب منجر شده، رویکرد «خدا‌باوری منفی» است که تحت‌تأثیر الهیات یهودی در اروپا گسترش یافته است. به‌عبارت‌دیگر، خداوندی که داوکینز سعی در انکارش دارد، خدای حفره‌ها و خدای جهل بشر است و از این منظر مدعای اصلی داوکینز در باب خدا‌باوری در ذیل رویکردهای روان‌شناختی و جامعه‌شناختی قرار می‌گیرد که منشا پیدایش باورهای دینی را جهل بشر می‌دانند.

پیشرفت چشمگیر علوم جدید، اکتشافات دانشمندان و جلوه‌های کارکردگرایانهٔ علوم تجربی موجب کم‌رنگ شدن دین و فلسفه در غرب شده است. با این پیشینه است که داوکینز ادعا می‌کند نظریهٔ تکامل داروین می‌تواند همه‌چیز را تبیین کند و مدعی می‌شود همهٔ دلایل فلسفی و کلامی برای وجود خدا را رد می‌کند. استدلال‌های انتقادی داوکینز نسبت به وجود خداوند می‌تواند حاصل غرور علمی قرن گذشتهٔ بشر و همچنین نارسایی مفاهیم دین و خداوند در فلسفهٔ غرب قلمداد شود؛ که ضرورت توجه و تأمل بیشتر در «مرزهای علم» و «محدودیت‌های روش

علمی در موضوعات متافیزیکی و فلسفی» و همچنین ضرورت اصلاح یا بازتعریف مفاهیم مابعدالطبیعه و خدا در جهان غرب را نمایان می‌کند.

در برهان نامحتملی داوکینز در مقایسه کمال خداوند (طبق تعریف خداپرستان) و موجود کامل -آن گونه که نظریه تکامل داروینی انتظار دارد- یک قیاس مع‌الفارق رخ داده است. برهان نامحتملی مدعی است موجود متکامل نمی‌تواند پیش از موجودات ساده و ابتدایی به‌وجود بیاید؛ و نتیجه می‌گیرد خدا که موجود کاملی است، نمی‌تواند خالق و سابق بر موجودات ابتدایی باشد. به عبارت دیگر، بر اساس این نظریه، اگر خدای کاملی وجود داشته باشد، آن موجود باید در فرایند آخرین مرحله تکاملی به‌وجود بیاید. در علم کلام و فلسفه دین اثبات می‌شود که خداوند اگرچه موجود کاملی است، اما مرکب از اجزا نیست و تکامل تدریجی، در مورد خداوند و به‌طور کلی در مورد موجودات عالم عقل، مطرح نیست.

برهان ویروس ذهنی مدعی است باورهای دینی و باور به خدا پشتوانه مشاهدتی و منطقی ندارد و حتی با شواهد ناسازگار است. این در حالی است که در مورد باورهای دینی، به‌ویژه اثبات وجود خداوند متعال، ادله و براهین متعددی ارائه شده است؛ دلایلی که به‌طور کلی توانسته‌اند در برابر انتقادات و اشکالات مطرح شده در طول تاریخ، همچنان مبرهن و قابل دفاع باقی باشند.

برهان دیگر داوکینز ناظر به رابطه علم و خدا (دین) است؛ که در تاریخ فلسفه و کلام غربی بحث‌های فراوانی در پی داشته و نتیجه مباحث این است که برخی مسائل متافیزیکی مانند مسئله وجود خدا نمی‌توانند موضوع تحقیق علوم تجربی واقع شوند.

مسئله‌ای که در آثار داوکینز برجسته‌تر می‌نماید و شاید بتوان گفت محور دیگر انتقادات او به براهین خداباوری شمرده می‌شود، موضوع «قدرت تبیینی علوم جدید» و مخصوصاً نظریه تکامل است. موضوع رقابت تبیینی الحاد و خداباوری، امروزه در محافل علمی آمریکا با تلاش محققانی همچون داوکینز، دن دنت، هاوکینگ، سام هرپس و دیگر نویسندگان پرکار طرفدار الحاد (با محور برتری تبیینی علم)، یک موضوع زنده و چالشی است و راه درست حل این مسئله نیز به‌نظر می‌رسد بررسی قدرت و معقولیت تبیینی دو دیدگاه متقابل خواهد بود. پیروز این رقابت، دیدگاهی خواهد بود که به رغم توانایی پاسخ به پرسش‌های بنیادین بشر، از ساختار منسجم و هماهنگی برخوردار باشد.

پی‌نوشت‌ها

۱. واژه مِم نخست در سال ۱۹۷۶ توسط خود داوکینز در فصل سوم کتاب *ژن خودخواه* مطرح شد و سپس در کتاب *یک دین یار سیطان* به‌صورت تفصیلی به آن پرداخت. داوکینز مم را معادل ژن، و واحد انتقال در مقوله‌های فرهنگی به‌کار برده است. او دین را یک «مم معیوب» یا ویروس برای ذهن بشر می‌داند.

۲. نظریه تشکیل قبلی ادعا می‌کند انواع مختلف موجودات، به همین صورتی که وجود دارند، از ابتدای خلقت نیز وجود داشته‌اند.

منابع

- پترسون، مایکل و دیگران، ۱۳۷۶، *عقل و اعتقاد دینی*، ترجمه ابراهیم سلطانی، تهران، طرح نو.
- پلاتتینگا، الوین، ۱۳۸۶، «نقد پلاتتینگا بر کتاب ملحدانه ریچارد داوکینز». بازیابی در ۱۳۹۱، از روزنامه شرق ۱۳۸۶/۳/۱۷ :
<http://yon.ir/FJ3Bt>
- داوکینز، ریچارد، ۱۳۸۹، *ساعت ساز ناپیما*، تهران، مازیار.
- داوکینز، ریچارد، ۱۳۹۰، *پندار خدای* ترجمه وبسایت secularismforiran.com بازیابی در دی ۱۳۹۳، از لینک‌های:
<http://yon.ir/vR8rx> و <http://yon.ir/IrYog>
- مطهری، مرتضی، ۱۳۶۲، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، تهران، صدرا.
- _____، ۱۳۷۲، *علل گرایش به مادیگری*، تهران، صدرا.
- _____، ۱۳۸۴، *مقالات فلسفی*، چ هشتم، تهران، صدرا.
- _____، ۱۳۸۹، *فطرت*، چ بیست و یکم، تهران، صدرا.

Dawkins, R., 2003, *A Devil's Chaplain*, Boston, Houghton Mifflin.

Hoyle, Fred, 1981, November 12, "Hoyle on Evolution", *nature* vol 294, p 105

MacGrath, A., 2007, *The Dawkins Delusion*, London, society for promoting christian knowledge.

